



## پرسشی از تاریخ

روز شوم سوم شهریور ۱۳۲۰

کاوه ایرانی

[Kaveh.iran2565@gmail.com](mailto:Kaveh.iran2565@gmail.com)

در تاریخ هر ملتی روزهایی است قابل تعمق؛ و مردم ما هم چنین روزهایی را بسیار در تاریخ خود ثبت کرده اند. اما شوربختانه باید گفت که تاریخ معاصر و خصوصا وقایع هشتاد و پنج سال گذشته آنقدر با تحریف و وارانگی گویی عده ای تاریخ نویس فراماسون تغییر یافته که بیشتر به داستان های سفارشی تبدیل شده است تا بازگو کردن وقایع تاریخی. یکی از این روزها هم روز شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ است.

وارنه گویان و داستان سرایان قلم به مزد ( نه مورخین ) در خلق آثار ضد ملی با استفاده از امکانات و شرابط زمانی آنقدر گزافه گویی کرده اند که امروزه حتا با ذهن جستجو گر و اندیشمند یافتن حقایق تاریخی و بازگو کردن این حقایق خالی از مشکل نیست.

در داستان پردازی هایی که به سفارش بیگانگان از جمله وابستگان به شرق و ماسونها انجام شده است یکی هم روز سوم اسفند ۱۳۹۹ است. تاریخی که همواره به ظهور مردی اشاره دارد که بر خلاف آنچه در ذهن کوچک و بی خرد عده ای خائن نقش می بندد او بیش از حد ملی و میهن پرست است. شدت میهن پرستی این مرد به آن حد است که کسی را یارای مقابله با او نیست. اما این قلم به مزدان وابسته به چپ و ماسونها با زیرکی ای از موقعیت زمانی بهره گرفته و آن روز که شرایط زمانی جامعه بر این بود که اکثریت مردم بیسواد و از حداقل امکانات هم بی نصیب بوده اند را فریب داده اند. اینها توده های مردم را با کشیدن مار بجای نوشتن مار گول زده اند. در شرائط آن روزگار این کار توسط این خائنین بسیار آسان بود.

برای وارانگی گویی رستاخیز ملی که در سوم اسفند آغاز گردید از واژه " کودتا " استفاده کردند چرا که میخواستند برای مقابله با یک حرکت ملی خود را واکنسینه کنند و تاثیر گذاری بر توده هایی که به گمان آنها رعیت نام داشتند و بر آن بودند که به خیزش ملی بگردند. اینها برای خوش خدمتی به اربابان خود با بافت داستان به مقابله با یک خیزش ملی برخاستند.

در تعریفی که روانشاد دهخدا ارائه داده است یک واژه فرانسوی است. در جلد ۱۱ صفحه ۱۶۴۸۰ اینگونه معنی می شود:

**کودتا - يك واژه فرانسوي است و برانداختن حكومت با استفاده از قواي نظامي کشور و**

## تسلط بر اوضاع و روی کار آوردن حکومتی نو ، رجوع شود به لاروس

و حکومت را هم در جلد ۶ صفحه ۸۰۴۹ اینگونه معنی کرده است :

" حکومت - قضا ، قضاوت کردن ، داوری کردن ، حکم راندن ، دیوان کردن ، فرمانروایی کردن - سلطنت کردن - پادشاهی کردن ، فرماندهی ، حکمرانی ، سلطنت ، سلطان ،



در حالی که بر اساس اسنادی که در دست است؛ حکومت سلطنتی ایران در روز دوم و یا روز سوم اسفند و حتا روزهای پس از آن تغییر نکرد. با توجه به روند تغییراتی که در جریان بود، و با ترتیباتی که آبرون ساید فراهم آورده بود حکومت سلطنتی قاجاریه و همچنین احمد شاه کماکان شاه ایران بود؛ بعد از وقایع سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) سید ضیا الدین طباطبائی فرمان نخست وزیری خود را از احمد شاه دریافت نمود و رضا خان میر پنج سردار سپه فرماندهی فوج قزاق را بعهدہ داشت. سید ضیا در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ (۲۷ آوریل ۱۹۲۱) ( یعنی تقریباً سه ماه پس از سپه خیز سوم اسفند ) رضا خان

سردار سپه را که مورد تائید احمد شاه هم بوده است به عنوان وزیر جنگ به حضور احمد شاه معرفی می کند. کابینه سید ضیا در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۰۰ ( ۲۵ مه ۱۹۲۱ ) ساقط می شود. در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۰۰ (۲۰ مه ۱۹۲۱) میرزا احمد قوام السلطنه به نخست وزیری منصوب می شود و کماکان رضا خان در پست وزیر جنگی ابقا می شود. دولت قوام السلطنه در ۲۸ دی ۱۳۰۰ (۱۹ ژانویه ۱۹۲۲) ساقط گردید و میرزا حسن مشیر الدوله و مجدداً میرزا احمد قوام السلطنه و سپس میرزا حسن مستوف الممالک و بالا خره در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ ( ۱۴ ژوئن ۱۹۲۳ ) میرزا حسن مشیرالدوله در پست نخست وزیری ایران تکیه میزنند و رضا خان سردار سپه همچنان در همه این کابینه ها به عنوان وزیر جنگ باقی می ماند. رضا خان سردار سپه در سوم آبان ۱۳۰۲ ( ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳ ) از سوی احمد شاه به نخست وزیری گمارده می شود.

حتا رضا خان احمد شاه را که در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۲۳ قصد سفر به اروپا را داشت تا مرز عراق همراهی می کند. طی ماده واحده روز ۹ آبان ۱۳۰۴ ( ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ ) دوره پنجم مجلس شورای ملی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقتی را در حدود قانون مملکتی به " آقای رضا خان پهلوی " واگذار می کند.

همانطور که مشاهده می شود تا چهار سال پس از وقایع سوم اسفند ۱۲۹۹ احمد شاه هم چنان شاه بوده و حکومت نوئی که غیر از قاجاریه باشد بر سر کار نمی آید. منتها در تمام مدت رضا خان که از لیاقت ها و درایت و زیرکی های خاصی بهره برده بود با خیزش های حساب شده ای از سرتیپ رضا خان افسر لایق و شایسته و میهن پرست که در فوج قزاق خدمت می کرد خود را به پادشاهی می رساند. با روشن شدن این قضیه بر اساس اسناد این پرسش پیش می آید که وارنه گویان تاریخ در این باره چه پاسخی دارند بدهند.

تنها پس از سپه خیزی سرتیپ رضا خان بجز لقب سردار سپه چیزی دیگری عاید رضا خان نگردید و کسانی که سخت می کوشیدند ایران را تجزیه و مستعمره دولت انگلیس نمایند به فردی شایسته از تبار ایرانی برخوردند و مانعی یافتند برای آمال خود. بالطبع ارباب آنها انگلیس نیز برای غلبه بر این رویداد نقشه های خود را یکی پس از دیگری پیاده نمود. یکی از اقداماتی که به سرکردگی انگلیس صورت گرفت این بود که چپی ها و ماسونها رضا خان را

عامل انگلیس معرفی کنند و خود را ملی قلمداد نمایند زیرا این امر کمک می کرد رضا خان کنار رفته و راه را برای اپادی انگلیس باز بگذارد. با امکانات مالی بسیاری که شاهزاده ها و درباریان قاجار در اختیار داشتند و مردمی که همچنان پس از نهضت مشروطیت هنوز آنها را رعیت خودشان محسوب می کردند؛ عکس آنچه تاریخ نویسان به دروغ رقم زده اند، هنوز هم پس از هشتاد و پنج سال بر همان طبل باطل می کوبند.

در آن روزگار برای اینکه مانع از رشد و نمو " عرق ملی " در میان مردم شوند رضا شاه را قلدر و دیکتاتور و کودتاچی معرفی می کنند؛ جالب اینکه همین شخص قلدر و دیکتاتور به یکباره پس از روز شوم سوم شهریور یک فرد ضعیف عنوان می شود. همین تاریخ نویسان تحریف گر می نویسند انگلیسی ها گوش او را گرفتند و از کشور بیرونش انداختند، و همصدا با بنگاه سخن پراکنی انگلستان، بی بی سی B.B.C. کوشیدند تا چهره یک قهرمان ملی را تبدیل به عنصر حقیر نمایند.

کسی نیست از این وارونه گویان تاریخ پرسد اگر رضا شاه " آدم " انگلیسی ها بود چرا گوشش را گرفتند و بیرونش راندند، اگر پسرش محمد رضا شاه عروسک خیمه شب بازی آنها بود چرا او را با آخوند جایگزین کردند...؟ این وارونه گویان با نت خیانت، آهنگی را نواختند که نسل های ایرانی را سوزاندند و هم چنان هم دست بر نمیدارند. در حالی که آن روز «سال+۱۳۲۰» دو ابر قدرت یعنی انگلیس و روسیه در سحرگاه سوم شهریور بدون اعلام قبلی از زمین، هوا و دریا به میهن مان حمله کردند تا انتقام سپه خیزی سردار و قهرمان ملی ایران رضا شاه بزرگ در سوم اسفند ۱۳۹۹ را از پادشاه ایران و از ملت تازه رها شده از یوغ استبداد قاجاری و استعمار انگلیس را بگیرند.

آن زمان نیروی های ارتش نو پای ایران چه در سواحل خلیج همیشه پارس تا آخرین نفر که حدود شصت و پنجاه نفر به فرماندهی دلاور دریادار بایندور انجام وظیفه می کردند و چه در مناطق جنوب در لشکر اهواز تا آخرین نفر و نفس و حتی با سر نیزه در مقابل اشغالگران اهریمن ایستادند و جان به میهن سپردند. امروز کسی نیست از بایندر ها و سربازان میهن پرست آن روز به عنوان قهرمان ملی یاد کند در حالیکه وابستگان به رژیم آخوندی که مخالف پادشاهی در ایران هستند با واژه " قهرمان " معرفی می شوند!

امروز روز شاهراه اطلاعاتی است و با همه کوششی که بعمل آمده تا حقایق آن روز از مردم ایران پنهان بماند و بر روی حماسه های مقاومت ملی ایرانیان گرد سیاهی بنشانند و فقط طرحی که نقشه های آن توسط استعمار کشیده شده که طی آن مردمان ایران را ملتی شکست خورده و سر افکنده و بی روح نشان می دهند بازگو شود. با اینکار می خواهند روحیه مقاومت بیشتر را از مردم ایران بگیرند و خیانت سرلشکر خائن احمد نخجوان را پنهان سازند. او به دستور اربابان خود با انحلال ارتش نو پای شاهنشاهی و راهی کردن نظامیان همانند قشون شکست خورده به ده ها و شهر های خودشان و بخصوص در پایتخت روحیه هر گونه مقاومت را از مردم ایران گرفتند.

ملال آور اینکه مشابه همین این رویداد و خیانت ملی بار دیگر در سال های ۱۹۷۹ توسط تیمسار آ سید احمد مدنی روی داد که انحلال ارتش نیرومند را بعهده می گیرد و با کشتن سرداران ملی ارتش یکی پس از دیگری هر گونه روحیه ملی را تبدیل به یاس و نا امیدی می کند. گر چه در نظر برخی آ سید احمد مدنی دستمزد خود را از C.I.A. دریافت کرد ولی آنچه بر جا ماند کشوری در اشغال استعمار نوین، سرخورده، و نسل های سوخته ای است که فقط کسانی مثل نخجوان ها و احمد مدنی ها می توانند باعث آن باشند. اگر این افراد خائن نیستند پس چه کسی هست؟

در روز شوم سوم اسفند رضا شاه در سفر اصفهان بودند؛ سرلشگری خائن بنام احمد نخجوان که ریاست ستاد را به عهده داشت دو اعلامیه از سوی نیرو های مشترک ارتش نو پای شاهنشاهی ایران بدون کسب تکلیف از فرماندهی کل قوا یعنی رضا شاه بزرگ را صادر کرد.

اعلامیه نخست خبر حمله نیروی متفقین به ایران بود؛ و در اعلامیه دوم ارتش را منحل و از سربازان خواسته شده

بود که پادگان ها را تخلیه و به خانه هایشان بروند.

سوالی که از تاریخ می شود این که پس رضا شاه بزرگ با آن قدرتی که در موردشان گفته می شد در آن روز چه می کردند؟ کوتاه اندیشان که همواره با زست روشنفکری در این هشتاد و پنج سال کوشیده اند تا تاریخ را تحریف نمایند و یا وارنه گویی کنند بیش از این دیگر قادر نخواند بود حقایق را پنهان نگه دارند؛ پاسخ تاریخ اینگونه است.

آن روز فرمانده کل قوا؛ اعلیحضرت رضا شاه بزرگ در مرکز نبودند و نیروهای میهن پرست مشغول دفاع از آب و خاک ایران، حتی با سر نیزه هایشان پس از اتمام مهمانشان بودند.

پادشاه با شنیدن این خبر سفر خود به اصفهان را نیمه تمام می گذارند و به تهران مراجعت می نمایند. ولی گویی کار از کار گذشته بود. شاه میهن پرست با اینحال با دیدن سرلشگر خائن احمد نجخوان از خشم چنان با چوب تعلیمی خود که معمولا همراه داشتند بر سر آن سرلشگر خائن می زنند و درجه های او را می کند تا در تاریخ ثبت گردد مزد خائن توسط یک ملی گرا چیست.

امروز نسل های ایرانی به یاد می آورند که خیانت آن روز چگونه خشم رضا شاه بزرگ را در پی داشت؛ در حالی که کار از کار گذشته بود و دیگر کاری نمی شد کرد زیرا دو ابر قدرت کشورمان را اشغال کرده بودند و این تسلیم ضربه ای بود که نه تنها از آن سردار بزرگ ملی کاری بر نمی آمد بلکه کسی را یارای باز گرداندن به عقب نیرو های کار بدین جا تمام نمی شود که اشغالگران رضا شاه بزرگ را دستگیر و ایشان را به قصد بمبئی به جزیره موریس تبعید می کنند و پادشاه میهن پرست بندریج در آن کشور در تنهایی دق مرگ می شود ( در حقیقت کشته می شود ) و این ننگ تا ابد بر پیشانی این دو کشور و همچنین سازمان های مدافع حقوق بشر بر جای می ماند، این کشورها و سازمان ها تا زمانی که این حمله دد منشانه و اسارت پادشاه و ملت ایران را محکوم ننمایند هرگز این ننگ از چهره آنها پاک نخواهد شد.

پس از آن روز شوم مردم تحقیر شده ایران بار دیگر در اندیشه بدست آوردن هویت ملی خود برآمدند و نهضت های میهن پرستانه ای شکل گرفت. روانشاد گل گلاب این غم را با سرودن سرود جاودانه ای ایران ای مرز پرگهر بر برگ تاریخ این مرز و بوم حک کرد و از آن سال تا سال ۱۳۴۰ بسیار کوشش شد تا جرعه های پیشرفت از این سال به بعد حرکت نوینی بخود بگیرد. استعمار کهن به آن وقایع بسنده نکرد؛ تا اینکه بار دیگر ننگی دیگر بر پیشانی استعمار پیر و دستیارش امریکا، که آلات دست انگلیس قرار گرفت در گوادلوپ با سازمان های حقوق بشر (!) تبابی می کنند و روز شوم دیگری در تاریخ ملی ایرانیان پدیدار میشود. و آن روزی است که گروهی به اصطلاح روشنفکر به یاری فرزندان خلف خائنی مثل نجخوان که در جرگه مذهب و ایدئولوژی مارکسیست لنینیست گرفتار آمده بودند یورش و آشوب خمینی را به کشور ما هدیه می کنند.

## ایران

ای ایران ای مرز پرگهر  
ای خاکت سحرشده میهن

دور از تو ای میهن بدان  
پاینده ماننی و جاودان

ای دشمن ارتوسکت خاره ای من آه منم

جان من فدای خاکت پاک صهم

مهر تو چون شاد پیشام  
دور از تو نیست اندیشه ام

در راه تو کی از زنی دار داین جان ما  
پاینده باد خاک ایران ما

سکت کوهست در و کوهراست  
خاک بشت بهتر از زراست

مهرت از دل کی برون کنم  
بر کوهی مهر تو چون کنم

تاگردش جهان و دور آسمان پاست

نور ایزدی همیشه بنمای ماست

مهر تو چون شاد پیشام  
دور از تو نیست اندیشه ام

در راه تو کی از زنی دار داین جان ما  
پاینده باد خاک ایران ما

ایران ای خرم بخت من  
روشن از توست نوشت من

گر آتش باره بپیکرم  
بخهرت در دل نپر دم

از آب و خاک و مهر تو سرشته شدم

مهر را کبرون رود گل شود دم

مهر تو چون شاد پیشام  
دور از تو نیست اندیشه ام

در راه تو کی از زنی دار داین جان ما  
پاینده باد خاک ایران ما

شعر: دکتر حسین گل کباب  
ترانه: بنی داوود

این روز شوم یاد کسانی که در راه رهایی میهن جان سپرده اند از جمله تیمسار خسروداد، تیمسار علی نشاط، و تیمسار رحیمی؛ تیمسار پاکروان، و کسانی مثل خلعت بری ها و زنده یاد دریادار بایندور و همچنین سربازان غیور میهن، که با دست خالی با متجاوزین جنگیدند و به مرگ با افتخار در راه میهن رسیدند گرامی می داریم.

**پاینده ایران**